

ایستادن پای زندگی

راه اندازی این کارگاه رویه کوبی و سرپا ماندنش، ساده نبود. خوشحال که پس از ترک تحصیل در دوم دبیرستان، نجاری و سپس مبیل سازی را تجربه کرده است. روزهای پرفراز و نشیبی را تجربه کرده؛ سختی هایی که هرکدامشان کافی بودند برای زمین خوردن یک خانواده. آن قدر محکم و در دناک که نتوانند از جای برخیزند و قامت راست کنند. گرفتار شدن در دام کلاهبرداران و ورشکستگی، تجربه ای است که حتی مرور آن، جای همه لبخندهای گفت و گویمان را برای لحظاتی به سکوت می سپارد.

آسان تر این بود که تسلیم این مشکلات می شدند و شاید هم بی خیال زندگی مشترکی که با نهایت محبت در سال ۸۱، شکل گرفته بود. اما همیشه آسان ترین راه، بهترین آن نیست؛ «پای زندگی ام ایستادم و همکار همسرم شدم». این جملات کوتاه و کلیدی را الهه بخارایی، همسر آقای خوشحال می گوید. دیدن قیچی در دستان بانوی خانواده خوشحال و مهارتش در برش کاری پارچه های میل، باور حس منفی اولیه او درباره خیاطی، نخ، سوزن و پارچه را سخت می کند. او که چهلیمین بهار عمرش را سپری می کند، قصه شکل گیری علاقه تدریجی اش به این حرفه را این طور بازگو می کند: «مجید آقا سفارش گرفته بود برای مبیل. کارگر گرفته بود برای قسمت خیاطی اش. کارگرش بدقولی کرده و کار انرسانده بود.

مدیریت خانمانه

یک روز پارچه ها را آورد خانه و گفت این ها را به هم بدوز. من از خیاطی بیزار بودم. از اینکه شوهرم پارچه ای را به خانه آورده بود که پرز داشت و زندگی را کثیف می کرد. آن قدر عصبانی بودم که دلم می خواست گریه کنم. اولش قبول نکردم. اصرار کرد و گفت کار می ماند. ناچار با چرخ خیاطی خانه شروع کردم به دوختن. بدقولی های کارگراها ادامه داشت و همین باعث شد همکاری ام را کم کم بیشتر کنم. هفده سال از آن زمان می گذرد. الان جوری شده که وقتی کار زیاد است، مادرم برای دیدنم می آید همین جا. چای می خوریم، او صحبت می کند و من حین کار، گوش می دهم.

رسیدگی هم زمان به کارهای خانه، مراقبت از درس و مشق فرزندان، همراهی با برخی برنامه های ورزشی همسر و انجام وظایف در کارگاه، همت و ظرافتی زنانه می خواهد. الهه خانم بخارایی روی واژه «برنامه ریزی» تاکید ویژه می کند و درباره چگونگی مدیریت زمان خود می گوید: قبل از مجازی شدن مدارس، وقت هایی که پسر کوچکم، مهدی، شیفث ظهر بود، در خانه می ماندم تا او را بفرستم مدرسه ابتدایی، بعد می آمدم کارگاه. شب ها هم که برمی گردیدم خانه با کمک هم، کارهای روزمره را انجام می دهم. حواسم هست که پسر دیگرم احسان، در سن نوجوانی قرار دارد. از کوچک ترین فرصت برای گوش دادن به حرف هایش استفاده می کنم، جوری که اطمینان دارم بین

ما حرف ناگفته ای وجود ندارد. الهه خانم، مدیریت فضای مجازی را کلید مدیریت زمانش می داند و ادامه می دهد: «اهل گشت و گذار بی فایده در فضای مجازی نیستم. نه فرصتش را دارم، نه علاقه ای. برای پرسه زدن در بازارها، رفتن به این سالن و آن آرایشگاه و پیگیری مدلباس هم همین طور. اولویتم خانواده و بچه هایم هستند. اگر از عهده تربیتشان خوب برآیم، هرکدامشان می شود برند من و ما به افتخارم. بانوی محله پنجتن، تعطیلات و شادی های آخر هفته را برای خوب ماندن حال خود و دیگر اعضای خانواده خوشحال، ضروری می داند و به انجام آن، اصرار دارد؛

«خدا را شکر، بچه هایم با من و پدرشان رابطه خیلی خوبی دارند. با همه شیطنت هایی که دارند و به پدرشان رفته است، از بزرگ ترها حرف شنوی دارند. قرارهای کاری و ورزشی آقای خوشحال، هر قدر هم که مهم باشد، برنامه های خانوادگی مهم تر است و اولویت دارد. این هادر خانواده ما اصل است.»



پای ثابت دورهمی های خانوادگی

سجاد خوشحال، که تا این لحظه از گفت و گو، در انتهای کارگاه، مشغول بوده است به جمعمان اضافه می شود. متولد ۸۳ است و دانشجوی رشته حسابداری. او که از کودکی در فضای کارگاه، بزرگ شده و خم کار را یاد گرفته، بهترین گزینه بود برای همراهی پدر و مادر در این کارگاه. اضافه شدن نیروی جوانی، استعداد و ابتکار او می توانست به قوت کارگاه اضافه کند؛ با این حال، خانم و آقای خوشحال، تصمیم نهایی را به سجاد سپردند.

جوان محله پنجتن می گوید: راستش را بخواهید، علاقه ای به حرفه رویه کوبی نداشتم و ندارم اما فضای خانوادگی و صمیمانه

اینجا و اینکه سخت گیری روی ساعت رفت و آمد نیست، یک مزیت بزرگ است. چون به تحصیل مشغول هستم، نمی توانم کار درست و حسابی در زمینه رشته حسابداری پیدا کنم. حقوقی هم که با کار پاره وقت بگیرم، کمتر از دست مزدم در این کارگاه است. بدقولی کارگراها در انجام سفارش های پدرم باعث شد تصمیم قطعی ام را بگیرم و همزمان با شیوع کرونا، پای ثابت کارگاه بشوم. سجاد تفاوت های زیادی دارد با برخی از هم سن و سال هایش. او عاشق جمع خانواده و گعده های فامیلی است. در این فضا حس راحت بودن دارد و دلیلی نمی بیند برای اینکه بخواهد خوشی هایش را جای دیگری جست و جو کند. ورزش، از علایق جدی اش به شمار

می رود و درست مثل کودکی های پدر، طعم شیرین آن را با جست و خیز در زمین های خاکی پنجتن چشیده است؛ «شنا، فوتسال و والیبال را حرفه ای دنبال می کنم. به ویژه برای فوتسال، پیشنهادهایی دارم برای اینکه در اردوهای تمرینی تیم های مختلف شرکت کنم اما باغدغه کار و تحصیل، مجالش را الاقل فعلا ندارم.»



حال خوب محله

خانواده خوشحال، نه فقط به خوب بودن حال خودشان بلکه به حال و هوای محله و هم محله ای هایشان هم توجه دارند. تلاش های مجید آقای خوشحال برای رفع مشکلات محله به عنوان عضو شورای اجتماعی محله پنجتن، یکی از نمونه های این دغدغه مندی است. نمونه دیگرش، تقبل همه هزینه های خرید پایه پرچم و پرچم، برای زیبا و یکدست شدن کوچه سلمان ۱۰ در مناسبت های ملی مذهبی است. مهدی و احسان، دو فرزند آقای خوشحال هم به تاسی از روحیه پدر و مادرشان، به راه اندازی ایستگاه صلواتی، مقابل در منزل، ابراز تمایل کردند. با موافقت والدین، وسایل لازم تهیه شده و در اعیاد و شهادت ها، ایستگاه صلواتی با مدیریت مهدی و احسان خوشحال دایر می شود.

خوشحال، به تفاوت کودکی های خودش با این دوره و زمانه، گریزی می زند و با همان لبخند دائمی می گوید: ما مثل بچه های امروزی نبودیم که سرمان توی گوشی باشد. عشقمان هفت سنگ بود و فوتبال و تیله بازی. چه شیشه ها که شکستیم و چه توپ هایی که به در خانه همسایه ها کوبیدیم... الان اوضاع از زمین تا آسمان فرق کرده است. ارتباط این نسل با هم سن و سال هایشان خیلی محدود شده است. ایستگاه صلواتی جلو در منزل ما، یک بهانه و فرصت است برای اینکه بچه های محله جمع شوند، با هم صحبت کنند و ارتباط بگیرند.

